

جنبش روشنگری، استعمار و مسئله ایران در قرن نوزدهم میلادی

هیرمند حساس صدیقی^۱، فیاض زاهد^۲، حسین آبادیان^۳

تاریخ دریافت: ۰۰/۱۲/۰۳، تاریخ تایید: ۰۱/۰۴/۱۲

DOI: 10.22034/JCSC.2022.549344.2542

چکیده

به دنبال جنبش روشنگری و سپس انقلاب فرانسه، رقابت بین قدرت‌های بزرگ اروپائی برای دسترسی به ایران شدت گرفت، در سوی دیگر طیف هم روسیه تزاری قرار داشت. برخلاف روسیه که با ابزار نظامی راه خود را به سوی اروپا و شرق دور باز می‌کرد، قدرت‌های اروپائی با اندیشه‌های عصر روشنگری و سرمایه‌گذاری اقتصادی اهداف خود را به پیش می‌بردند. همزمان در ایران برخی روشنفکران ظهور کردند که همان اهداف جنبش روشنگری را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دادند. آنها با هدف پیشرفت ایران تلاش می‌کردند برخی آموزه‌های جدید مثل حکومت قانون را در ایران رواج دهند. تصور بر این بود که اگر ایران هم راهی را بییماید که در اروپا پیموده شده، به زودی ترقی و تعالی از راه می‌رسید. این دسته افراد نه تنها نسبت به الزامات تمدن جدید توجه لازم را نداشتند، بلکه به این مقوله توجه نکردند که تمدن جدید سویه‌ای استعماری هم دارد که مقارن و ملازم اندیشه‌های جدید است. مقاله حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که این دسته روشنفکران با این مقوله‌ها، برخوردی انتقادی نداشتند و در نتیجه به جای تأسیس اندیشه طبق الزامات کشور، راه تقلید از چیزی را در پیش گرفتند که در صورت موفقیت هم نمی‌توانست ایران را نسبت به خطر استعمار بیمه کند.

واژه های کلیدی: منتسکیو، روشنگری، استعمار، ایران، روشنفکری

۱ دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران دوره اسلامی، گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. hirmandhassas@gmail.com

۲ استادیار و عضو هیات علمی گروه تاریخ و باستانشناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران (نویسنده مسئول) Fayyaz.zaahed@gmail.com

۳ استاد و عضو هیات علمی گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران hoabadian@yahoo.com

مقدمه:

نیمه نخست قرن نوزدهم مصادف بود با رویارویی ایران با تکاپوهای استعماری. در این دوره تاریخی قدرت‌هایی مثل فرانسه و انگلستان و البته روسیه تلاش می‌کردند تا به‌نوعی بر اقتصاد و سیاست ایران تسلط پیدا کنند و در این راستا، بین این قدرت‌ها، رقابت‌های فراوانی صورت گرفت. در این بین فرانسوی‌ها به دلیل میراث عصر روشنگری و نیز پیامدهای ناشی از انقلاب کبیر فرانسه که متأثر از متفکران دوره روشنگری بود، شعارهای این انقلاب یعنی برابری، برادری و آزادی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار می‌دادند. در نقطه مقابل روسیه با اتکا به قدرت نظامی راه خود را به‌سوی ماوراءالنهر، شمال افغانستان و البته قفقاز هموار می‌کرد و در رقابتی تنگاتنگ با عثمانی قصد داشت خود را به دریای سیاه و شبه‌جزیره کریمه نزدیک کند. انگلستان برای حفظ هندوستان از سوئی و تداوم تسلط خود بر خلیج فارس از سوی دیگر، با اتکا به قدرت اقتصادی و سیاسی خود تلاش داشت تا آن دو قدرت دیگر را مهار نماید. به این شکل هر سه قدرت، راهیابی به ایران را هدف اصلی برنامه‌های خود قرار داده بودند.

این تلاش‌های اقتصادی و سیاسی دارای مبانی فکری لازم هم بودند که از «اندیشه تسلط» دوره انقلاب صنعتی نشأت می‌گرفتند. از سوی دیگر عده‌ای بر این باور بودند که بین شرق و غرب به‌طور کلی و ایران به‌طور خاص دیواری عظیم از باورهای مذهبی و سنن و آداب و رسوم وجود داشت، به همین دلیل امکان تفاهم بین این دو قلمرو فرهنگی میسر نبود. با این دیدگاه ایرانیان همه در جمود و در تحجر و انحطاط بودند و کشورهای اروپائی مظهر ترقی و تعالی و پیشرفت فکری و سیاسی و اقتصادی؛ اگر قرار بود کشوری مثل ایران پیشرفت کند، هیچ راهی جز پذیرش تسلط بلامنازع فکری و سپس اقتصادی و سیاسی اروپا موجود نبود.

مقاله حاضر نشان می‌دهد که مبانی فکری مورد بحث، بیش از همه ریشه در اندیشه‌های متفکران عصر روشنگری داشت، لیکن با وصف مخالفت این متفکران با برخی تعالیم و آموزه‌های کلیسا، کشورهای استعماری برای راهیابی به ایران انگیزه‌های خویش را صرفاً بسط تعالیم مذهبی عنوان می‌کردند. این اندیشه‌ها به‌خوبی در آثار منتسکیو و سپس ولتر قابل مشاهده بود، به عبارتی آنچه چارچوب فکری اندیشه استعمار در ارتباط با ایران را رقم می‌زد، اندیشه‌های متفکران دوره روشنگری بودند که برخلاف شعار برابری، برادری و آزادی، صبغه‌ای کاملاً مذهبی یافته بودند. مقاله حاضر نشان می‌دهد نخستین روشنفکران ایرانی تا حدی به این موضوع وقوف داشتند، آنها که خواسته یا ناخواسته در شعاع اندیشه‌های عصر روشنگری بودند،

می دانستند غرب ایران را به حال خود رها نخواهد کرد، لیکن این امر را محتوم و قطعی و غیر قابل اجتناب می دانستند و معتقد بودند قبل از اینکه اروپا دست به کار شود؛ بهتر است موازین اندیشه آنها را پذیرفت. تصور بر این بود که اگر چنین چیزی رخ دهد، کشورهای اروپائی دست از تلاش برای تسلط بر ایران بخواهند داشت.

مقاله حاضر همچنین نشان می دهد که اولاً این تصور همانطور که تجربیات بعدی نشان داد، خطا بود. ثانیاً اینکه اگر روشنفکران دوره بحث مبانی حقوقی موضوع قانونگذاری را مورد توجه قرار می دادند و به جای تقلید از آنچه در اروپا می گذشت؛ بر اساس مطالبی که در همان کتاب روح القوانین وجود داشت، به تفاوت نظام های حقوقی سرزمین های مختلف بر اساس آداب و رسوم و جغرافیا توجه نشان می دادند و تلاش می کردند «تأسیس اندیشه» را با توجه به این الزامات سرلوحه فعالیت های خود قرار دهند؛ گامی بلند در مسیر تحولات فکری کشور برمی داشتند. اما مسئله این بود که فعالیت سیاسی بر تکاپوی نظری غلبه داشت، این امر باعث شد تا حتی به سرنوشت محتومی مثل جهانگیری موازین و معیارهای اندیشه ترقی و کلیه الزامات آن، به شکلی گریزناپذیر تن داده شود.

هدف مقاله این نیست تا اثبات نماید روشنفکران ایرانی در آن مقطع تاریخی، «کارگزاران استعمار» بودند؛ بلکه برعکس قصد این است تا نشان داده شود برخی مقام های سیاسی کشورهای اروپائی ضمن نشست و برخاست با این روشنفکران، از سرنوشتی مقدر برای آینده ایران سخن می گفتند. بر این اساس ایرانیان خود باید انتخاب می کردند زیر بار تحمیل های سیاسی روسیه بروند یا کشورهای اروپائی؛ کشورهایی که خود اختلاف منافع اقتصادی زیادی با یکدیگر داشتند. واضح است که به دلیل سوابقی مثل جنگ های ایران و روسیه که منجر به تجزیه بخش های وسیعی از خاک کشور شد، برخی روشنفکران و نویسندگان از در پیش گرفتن اندیشه ترقی با توجه به تجربه کشورهای اروپایی استقبال می کردند. مسئله اصلی مقاله این است که نشان دهد این افراد غفلت داشتند که طرح شعارهای برابری و برادری و آزادی لزوماً به مفهوم برابری و برادری همه اقوام و ملیت ها نبود، همانطور که مراد از دموکراسی این نبود که کلیه جوامع از حقوقی برابر برخوردارند. پس فرضیه مقاله حاضر این است که طرح شعارهای عصر روشنگری در کشورهای مثل ایران، بیش از آنکه انگیزه های بشردوستانه داشته باشد، اهداف سیاسی و اقتصادی را پیگیری می کرد.

۱- میراث روشنگری و تکاپوهای استعماری در ایران

اروپائیان سده‌ها پیش از عصر روشنگری با ایران مناسبات سیاسی و اقتصادی داشتند و این کشور برای آنها ناشناخته نبود. اما به‌طور کلی تصویر ایرانی در سفرنامه‌های خارجی همیشه نشان از عقب‌ماندگی، تخریب و انحطاط داشت؛ این دیدگاه با عینک غربی به‌خوبی قابل فهم به شمار می‌آمد. با این نگاه در قرن نوزدهم ایرانیان به‌طور خاص از غربیان فقط راه‌آهن و بانک و کشتیرانی و تأسیسات نوین تمدنی نمی‌خواستند، بلکه به ایشان مثل یک پزشک حاذق می‌نگریستند که به‌سادگی قادرند داروی هر دردی را پیدا نمایند.^۱ به‌طور مثال جیمز فریزر مدعی است مردم روستائی در ایوانکی تصور می‌کردند وی می‌تواند کور را شفا بخشد، افراد لاغر را چاق کند و جذامیان را درمان نماید. (Fraser, 1822: 289) شاید در روستائی دورافتاده عده‌ای چنین باوری داشته‌اند، اما بعید است که در شهرهای بزرگ و به‌ویژه در بین اقشار اعیانی و میانی جامعه چنین دیدگاهی وجود داشته است. به همین دلیل عده‌ای از فرنگیان از ساده‌لوحی برخی مردم روستائی استفاده می‌کردند و مثلاً اشراف‌زاده‌ای فرانسوی که از دولت فرانسه نشان لژیون دونور هم داشت، خود را درویش نشان می‌داد. (ناطق، ۱۳۵۶: ۵۷) بنابراین نخستین پرسشی که ذهن را به خود مشغول می‌دارد این است که چرا در دوره بعد از عصر روشنگری و آن‌هم در قرن نوزدهم میلادی اشراف‌زاده‌ای فرانسوی تلاش می‌کرد خرافات ترویج نماید و درست برخلاف اندیشه‌های متفکران آن عصر با موهومات مردم را بفریبد؟

این امر ریشه در برتری‌جویی‌های قومی و ملی داشت که به‌عنوان میراث عصر روشنگری، در قرن نوزدهم بسیار برجسته شد. مثلاً جوزف آرتور دو گوبینو^{۱۱} از پیش‌گامان استعمار فرانسه در ایران به تمسخر نوشت برخی ایرانیان چنین وانمود می‌کنند که لرد بایرون^{۱۲} را می‌شناسند، در باره ولتر^{۱۳} با او سخن می‌گویند و ادامه می‌داد قضاوت‌ها درباره شخص او همه نشانی از ساده‌لوحی ایرانیان است. (همان: ۵۸) واضح بود منظور گوبینو از «ایرانیان» الزاماً انسانهای معمولی کوچک و بازار نبود، بلکه مقصود او کسانی بودند که دانشی اندوخته و با وی معاشرت می‌کردند. به عبارتی گوبینو بر «تمایز ذاتی» خود با روشنفکران ایران مهر تأکید می‌نهاد.

به نظر گوبینو اینکه یک روشنفکر ایرانی ولتر را بشناسد، ممتنع بود. او اساساً برای ترویج اندیشه ترقی به ایران نیامده بود، بلکه هدفی دیگر داشت. واقعیت امر این است که در کنار سرمایه‌گذاری اقتصادی و تکاپوها و رقابت‌های استعماری برای دخالت مستقیم در امور ایران، زمینه‌های فکری دیدگاه‌های استعماری هم از قبل توسط کسانی مثل همین گوبینو به‌خوبی

مهیا شده بود. به طور مثال برخلاف متفکرانی مثل لایب نیتس^v و کوندورسه^{vi} که در مورد مسلمانان با احترام اظهارنظر کرده بودند، (Hourani, 1967: 216) اغلب سفرنامه‌نویسانی که متأثر از دیدگاه‌های متفکران عصر روشنگری اروپا بودند، به ایرانیان به دیده تحقیر می‌نگریستند. در این بین دیدگاه‌های منتسکیو^{vii} و ولتر نقش مهمی در شکل دادن به نگاه غربی نسبت به شرق به طور عام و به ایران به طور خاص داشتند. منتسکیو در کتاب *نامه‌های ایرانی* مکاتبات دو تن ایرانی را که در اروپا و به‌ویژه فرانسه در حال سیاحت هستند به شکلی طنزآمیز منتشر کرد. به‌واقع *نامه‌های ایرانی* اوضاع داخلی ایران و به‌ویژه دربار صفوی را به شکلی هجائی به خواننده اروپائی معرفی کرد و این‌گونه نشان داد که در ایران برخلاف اروپا مردم نه‌تنها جاهل و عقب مانده‌اند، بلکه نسبت به غربی‌ها در حقیقت انحطاط قرار دارند.^{viii}

گفته می‌شود این کتاب که مطالب آن در اواخر سلطنت لویی چهاردهم در سال‌های ۱۷۱۱ تا ۱۷۲۰ مقارن با دوره سلطنت شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده است، گامی بلند برای نگارش کتاب *روح القوانین* محسوب می‌شد. موضوع مهمتر این است که نخستین بار در این کتاب بود که منتسکیو بر نسی بودن قانونگذاری تأکید کرد و تمایز بین «شرق» و «غرب» را برجسته نمود. (مازلیش، ۱۳۹۳: ۳۵۷) در همین کتاب نوشته شد «هر قوم و ملتی باید قوانین مخصوص خود را داشته باشد و نمی‌توان قوانین قوم و ملتی را برای قوم و ملتی دیگر مناسب دانست. (منتسکیو، ۱۳۸۷: ۲۵۵) این نکته مهمی بود که نسلی از روشنفکران توجه لازم به آن مبذول نکردند.

درباره اهمیت دیدگاه‌های منتسکیو

برخی نویسندگان معاصر، روشنفکران ایرانی سده نوزدهم را متأثر از دیدگاه‌های عصر روشنگری و به ویژه منتسکیو می‌دانند. بنابراین ضروری است به اقتضای بحث اشاره‌ای کوتاه به اهمیت دیدگاه‌های او بنمائیم. منتسکیو یکی از برجسته‌ترین متفکرین عصر روشنگری بود که مستقیم یا غیرمستقیم در برخی روشنفکران ایرانی تأثیر فراوان برجای گذاشت. عده‌ای اثر دوران‌ساز او با عنوان «روح القوانین» را در کنار رساله دوم حکومت جان لاک و سپس «مقالات فدرالیست»^{ix} مهمترین سه اثر فلسفه سیاست در دوران جدید می‌دانند که در تثبیت نظریه حکومت قانون در نظام‌های لیبرال، فوق العاده مؤثر بوده اند. (Tamanaha, 2004: 47) روح القوانین به سال ۱۷۴۸ مصادف با دوره سلطنت لویی پانزدهم نگاشته شد، این کتاب تأثیری

زایدالوصف در تدوین قانون اساسی آمریکا و نگارش مقالات فدرالیست داشت، همانطور که در انقلاب کبیر فرانسه بسیار تأثیرگذار بود. روح‌القوانین بر این دیدگاه استوار بود که ستمگری خطری همیشگی برای هر حکومت است، حتی اگر آن حکومت سابقه در پیش گرفتن استبداد نداشته باشد. پس منتسکیو به دنبال تبیین این دیدگاه بود که حکومت‌ها چگونه می‌توانند مانع فروپاشی خود شوند؟ نظریه تفکیک قوا به عنوان بهترین راه حل در پاسخ به همین پرسش مطرح گردید. (Bok, 2014) ادوارد گیبون که مثل منتسکیو اعیان زاده و در بریتانیا نماینده پارلمان بود، در ادامه پژوهش‌های منتسکیو کتاب *انحطاط و سقوط امپراتوری روم* (گیبون: ۱۳۴۷) را منتشر کرد. این کتاب برای نخستین بار در دوره ناصرالدین‌شاه ترجمه شد و بعداً در زمره کتاب‌های ممنوعه آن زمان قرار گرفت. برخلاف برخی دیگر از نقاط دنیا، این کتاب‌ها نتوانستند در دور مزبور روشی برای اندیشه سیاسی به وجود آورند، در نقطه مقابل توجه به ظواهر تمدن غرب سرلوحه بخشی از فعالیت‌های دست اندرکاران قرار گرفت.

منتسکیو مثل اغلب متفکرین عصر روشنگری، نظام حکومتی انگلستان را تحسین می‌کرد، زیرا بر این باور بود که انگلستان «در مقام عمل» از آزادی حمایت می‌کند، این در حالیست که همزمان بریتانیا فعالیت‌های استعماری خود را در قاره آمریکا، آسیا و آفریقا گسترش داده بود. همچنین منتسکیو را معتقد به استقرار «حکومت معتدل» می‌دانند، زیرا یک حکومت معتدل می‌تواند آزادی سیاسی را پاس بدارد، همچنین برای جلوگیری از سوءاستفاده؛ یک حکومت باید در درون خود نیروئی داشته باشد که بر قدرت او نظارت نماید (Tamanaha, 2004: 52) منتسکیو شاهد مدعای خود را تقسیم قدرت بین امپراتور بریتانیا، اعیان و اشراف و توده‌های مردم می‌دانست، یعنی اینکه مجالس اعیان و عوام، در کنار شاه سه ضلع قدرتی را تشکیل می‌دهند که کاملاً از هم تفکیک شده‌اند و این تفکیک قدرت، راه را برای تسامح و تساهل مذهبی هموار می‌کند. (زکریا، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۵) این دیدگاه بعدها انتقادات زیادی در بین متفکران فلسفه سیاسی به وجود آورد، مثلاً یانگ با اینکه مطالب روح‌القوانین را نوین و ابتکاری می‌دانست، اما معتقد بود در آراء منتسکیو تناقض‌های فراوانی می‌توان یافت (Young, 1978: 392) یکی از علل موضوع این است که دیدگاه‌های مونتسکیو درست در اوج تلاش‌های استعماری بریتانیا در جاهائی مثل شبه قاره هندوستان ارائه شدند.

به واقع نه سال بعد از انتشار روح‌القوانین یعنی در سال ۱۷۵۷ بود که کمپانی هند شرقی انگلستان، کاملاً بر هند مسلط شد، این تسلط بر بخش مهمی از جهان آن روز از جمله امریکای

شمالی هم وجود داشت. دیدگاه‌های منتسکیو درباره انگلستان وقتی مطرح شد که با حمایت این قدرت جهانی، برده‌داری با قدرت در امریکا حضور داشت. جان استوارت میل، سیزده سال بعد از انتشار روح‌القوانین نوشت با وصف مهیا بودن تمام شرایط برای شکل‌گیری یک حکومت فدرال، اختلافات حول محور برده‌داری هنوز جریان دارد.^{xi} (Mill, 2008: 295) با نگاهی به آثار پیشگامان روشنفکری ایران، به سادگی می‌توان دریافت که آنها به این حقایق ملموس و در دسترس کمتر اشاره‌ای کرده‌اند، اما از اندیشه ترقی‌حمایت نموده‌اند. به عبارت بهتر آنها توجه نداشتند که اندیشه ترقی‌مبتنی بر اروپامحوری^{xii} یک سویه استعماری هم دارد که از سوی کلیه قدرت‌های بزرگ اروپائی در حال انجام بود.

آگاه نیستیم که آیا این روشنفکران آثار عصر روشنگری را به دقت مطالعه کرده بودند یا خیر؟ زیرا اشاره مستقیمی به برخی دیدگاه‌های نژادپرستانه او نکرده‌اند. اما واقعیت این است که منتسکیو بخش‌هایی زیادی از کتاب خود را به «حق بندگی» اختصاص داد و صریحاً نوشت: «به عقیده من مذهب به اشخاصی که دارای آن بوده‌اند، حق داده آن‌هایی را که دارای مذهب نمی‌باشند به غلامی درآوردن تا به ترویج مذهب به طریق سهل‌تری اقدام کنند.»^{xiii} (منتسکیو، ۱۳۴۹: ۴۱۲) همانطور که یانگ توضیح داده، دیدگاه‌های منتسکیو واجد تناقضند، زیرا از سوئی از «ویران‌کنندگان امریکا» یاد می‌کند که به خود حق می‌دادند ملت‌ها را برده خویش نمایند و «این راهزنان مطلقاً می‌خواستند هم راهزن باشند و هم مسیحی خیلی متدین» (همان) و از سوی دیگر این «ویران‌کنندگان» را تحسین می‌کرد که برای نخستین بار نظامی مبتنی بر تفکیک قوا تأسیس کرده‌اند. منتسکیو سالهای ۳۰-۱۷۲۹ در لندن اقامت داشت و نقش مهمی در شکل‌گیری نظام حقوقی بریتانیا ایفا کرد.

منتسکیو درست در همان بخشی که برده‌داری در امریکا را مورد نقد قرار می‌داد، نوشت اگر قرار بود این حق موجود باشد تا سیاهان برده شوند، نباید این موضوع بر اساس بنیادی مذهبی، بلکه باید به شکلی دیگر اجرا می‌شد. نظر شخص او این بود که «ملل اروپا چون اهالی بومی امریکا را نابود کردند مجبور شدند آفریقائیان را به غلامی خود درآوردن تا برای زراعت اراضی، آنها را به کار گمارند؛ اگر غلامان از گیاهی که قند را به عمل می‌آورد (نیشکر) مراقبت نمی‌کردند، قند خیلی گران می‌شد. این انسان‌های موردبحث از سرتاپا سیاهند و بینی آنها به قدری پهن است که تقریباً محال است با چنین منظره دل‌آدم به حال این اشخاص بسوزد و نمی‌توان این فکر را در ذهن رسوخ داد که آفریدگار عاقل یک روح خوب در این تن به این سیاهی جا

داد باشد.» (همان: ۴۱۳-۴۱۲) در این زمان میلیون‌ها برده سیاه پوست در مزارع کشاورزی امریکا کار می‌کردند، اما کتاب روح‌القوانین مبنائی برای تدوین مقالات فدرالیست و سرانجام قانون اساسی این کشور شد.

عین چنین دیدگاهی نسبت به ایران هم وجود داشت. به طور مثال اگرچه ولتر که گرایش‌های ضد دینی‌اش مشهور بود، در اواخر عمر خود دیدگاه‌های ملایم‌تری نسبت به اسلام پیدا کرد، (حدیدی، ۱۳۴۳: ۹۸-۱۰۵) اما واقعیت این است که این متفکر فرانسه عصر روشنگری، آکنده از نفرت‌پراکنی علیه مسلمانان بود. ولتر در عین حال مورخ دوره سلطنت پتر کبیر هم بود،^{xiv} دوره‌ای که مقارن بود با سقوط صفویه و اشغال بخش‌های شمالی کشور به دست نیروهای روسیه. ولتر هفت سال پیش از مرگ خود و درست هیجده سال پیش از وقوع انقلاب فرانسه، به سال ۱۷۷۱ آرزو می‌کرد ایران و عثمانی به دست کاترین کبیر امپراتور وقت روسیه بیفتند. می‌دانیم عصر منتسکیو هم‌زمان بود با دوره حملات پتر کبیر به ایران که بعدها با پایمردی نادرشاه افشار عقب نشست. ولتر هم، معاصر با کاترین بود که تا سال ۱۷۹۶ سلطنت کرد. کاترین در اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجار، آرزوی ولتر برای حمله به ایران را محقق کرد، جنگ‌های ایران و روسیه که بعدها وقوع یافت؛ در ادامه حملات کاترین به گرجستان صورت گرفت. این در حالی است که کاترین اولاً به شعارهای عصر روشنگری هیچ‌گونه اعتقادی نداشت، ثانیاً اکنون به سنی رسیده بود که حتی عیش و نوش‌هایش که زبانزد عام و خاص بود، روزه‌روز محدودتر می‌شد. (شانی نوف، ۱۳۵۷: ۱۸۰)

۲- روشنفکران ایرانی و میراث دوره روشنگری

رشته‌های متعدد و متنوع شرق‌شناسی از سال ۱۷۸۴م، پنج سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه، با انگیزه‌های استعماری شکل گرفتند. (آبری، ۱۹۴۴: ۳۳-۶۷) به عبارتی جنبش روشنگری بود که زمینه‌های تشکیل رشته‌های شرق‌شناسی را فراهم کرد. در رشته‌های خاورشناسی، تلفیقی از آموزه‌های عصر روشنگری، بعلاوه مال‌اندوزی و حرص و آز دوره سوداگری و البته قضاوت‌های سفرنامه‌نویسان درباره سرزمین‌هایی مثل ایران کاملاً مشهود بود. نظریه‌های نژادپرستانه ارنست رنان^{xv} و کنت دو گوینو ریشه در این آموزه‌ها داشت. نکته بسیار مهم این است که دو گوینو زمانی که الکسی دو توکویل^{xvi} وزارت امور خارجه فرانسه را به دست داشت، در زمره کارمندان ارشد او محسوب می‌شد، دو توکویل نویسنده کتاب‌هایی بس مهم در باره انقلاب فرانسه و

انقلاب امریکا بود،^{xvii} جمهوری خواه محسوب می‌شد و از نظریه پردازان دمکراسی به شمار می‌آمد، لیکن آموزه‌های او عملاً منجر به پرورش شخصیت‌هایی مثل گوپینو شد که آشکارا نظرات نژادپرستانه خود را گسترش می‌داد. در این دیدگاه‌ها قضاوت‌هایی جزم‌اندیشانه درباره سرزمین‌های شرقی و البته ایران به چشم می‌خورد که همه بوی تحقیر داشت و از درون آن چیزی جز برتری فرهنگ و تمدن اروپائی قابل مشاهده نبود؛ بنابراین دانش خاورشناسی و البته ایران‌شناسی در قرون هیجدهم و نوزدهم بر این پیش‌فرض بنیادین استوار بود که غربی همیشه در موقعیتی برتر قرار دارد، طبق این دیدگاه دانش خاورشناسی «غربی‌ها را نسبت به شرق در موضع نسبتاً بالاتری قرار می‌دهد که هرگز دست بالای خویش را در همه امور از دست ندهند.» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۳)

اساساً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشه استعماری این بود که نوعی دوتائی کاذب بین شرق و غرب ایجاد می‌کرد، مقصود این نبود که صرفاً نقطه عزیمت نگاه معرفتی انسان‌ها در شرق و غرب عالم با هم متفاوت است، بلکه مقصود اصلی این بود تا نشان داده شود شرقی در این نگاه خود فرسنگ‌ها از غربی عقب مانده است. در این نگاه هرچه تباهی و سپاهی و خودکامگی و بی‌رحمی بود، به شرقی و به‌ویژه مسلمانان نسبت داده می‌شد. (Tignor, 1962: 233-234)

این دیدگاه در سفرنامه‌های اروپائیان به ایران هم قابل مشاهده بود. تنها در نیمه دوم قرن هفدهم سفرنامه‌نویسان فرانسوی که به ایران آمدند، پنجاه و دو سفرنامه در باره ویژگی‌های این کشور نوشتند (حدیدی، ۱۳۴۳: ۳۲۶-۳۰۱) و در همه آنها ضمن نگارش تفاوت و تمایز ایرانی و فرانسوی، می‌خواستند نشان دهند که تنها با پذیرش موازین فکری اروپاست که این کشور را می‌توان متحول ساخت. پدیده سفرنامه‌نویسی منحصر به فرانسویان نبود، بلکه انگلیسی‌ها، اسپانیایی‌ها و روس‌ها هم در این امر فعال بودند، بعدها امریکائیان هم به این صف پیوستند. این سفرنامه‌ها نگاه استعماری کشورهای اروپائی را در آستانه شکل‌گیری حکومت قاجارها رقم زدند و در قرن نوزدهم بر اساس آنها به سیاستگذاری در مورد ایران روی آوردند.

با تمام این اوصاف تمدن جدید غرب تنها محصول استعمار نبود، بلکه این تمدن بر اساس یک سلسله دستاوردهای علمی در رشته‌های ریاضیات، فیزیک و زیست‌شناسی شکل گرفت و راه برای یک نوع تلقی علم گرایانه از ماهیت انسان هموار شد. به نوشته برخی پژوهشگران مثلاً نظریه جاذبه نیوتون عده ای را به این نکته رهنمون کرد که چنین خلاقیتها و دستاوردهائی را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی هم میتوان تجربه کرد. (پورتر، ۱۳۸۶: ۴۳) بنابراین عصر

روشنگری ریشه‌ای غیرقابل انکار در دستاوردهای نوین علمی و البته فلسفی و حقوقی داشت. از درون این دستاوردها بود که نظریات در باره نظام‌های مشروطه هم مطرح شدند.

بنابراین درست است که بقول مستشارالدوله «بنیان و اصول نظم فرنگستان یک کلمه است و هر نوع ترقیات و خوبی‌ها در آنجا دیده می‌شود نتیجه یک کلمه است» (مستشارالدوله، ۱۳۲۳ق: ۵۳)، اما آن یک کلمه اولاً ریشه در وضعیتی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دینی داشت که در ایران تجربه نشده بود و ثانیاً به این پرسش پاسخ داده نشد که چرا در فرنگستان هیچ کس نمی‌تواند «به هوای نفس خود عمل» کند و «شاه و گدا و رعیت و لشگری» در بند همان یک کلمه «مقید» بودند و «احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون» نداشت؟ (همان) ثالثاً به این موضوع هم توجه نشده بود که از نظر کسانی مثل همین منتسکیو که «کتاب قانون» نوشت، ملتها لزوماً برابر نیستند و قوانین نوشته شده در اروپا مبتنی بر وضعیت تاریخی همان اروپاست و امکان تقلید آنها در جایی دیگر وجود ندارد. بنابراین کتاب قانون موازنه قوا را در مثلاً کشور انگلستان مورد توجه قرار می‌داد، زیرا همان زمانی که مباحث حقوق جدید در پارلمان بریتانیا در جریان بود، وارن هیستینگز نخستین زمامدار انگلیسی در هندوستان، چنان کشتاری راه انداخت که اعتراض مطبوعات آن کشور را برانگیخت.

دیگر اینکه در ایران قرن نوزدهم میلادی، تعریفی از فرد و جامعه وجود نداشت تا مفاهیمی مثل حقوق فردی و اجتماعی شکل گیرند. حتی مشیرالدوله پیرنیا که در شکل‌گیری مقدمات نهضت مشروطه سهمی داشت، زمانی که در مدرسه علوم سیاسی درس می‌داد، تصور می‌کرد جامعه صرفاً جایی است که «از افراد تشکیل می‌شود.» (مشیرالملک، ۱۳۱۹ق: ۱۸۰) یعنی جامعه در نظر او جمع جبری افراد بود. همچنین درست است که او انسان را صرفاً به واسطه انسان بودن دارای «حقوق معینی» می‌دانست به طوریکه در جوامع «متمدن» گفته می‌شود «هر انسان متنفس آزاد است» (همان، ۱۸۳)، اما پرسش این بود که آیا در ایران آن دوره تعریفی از مفهوم «حق» ارائه شده بود تا معلوم شود بر اساس کدام حق، انسان از نظر قانونی باید آزادی داشته باشد؟ بنابراین بحثی در مبانی صورت نمی‌گرفت، مقوله‌ای به نام حق واضح و مسلم انگاشته می‌شد و بر همان اساس دیدگاه‌هایی ارائه می‌شد که فاقد پیش‌توانه فکری لازم بودند و به هنگام بحران معلوم شد در خلاء تعاریف و مفاهیم، فهم نظام‌های جدید چقدر دشوار است.

در دوره قبل از مشروطه فتحعلی آخوندزاده در زمره معدود روشنفکرانی بود که میدانست «اگر در جهان دگرگونی بنیادی ایجاد نشود، تساوی و برابری انسانها افسانه خواهد بود.»

(آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۹۶-۹۷) اما شرط لازم برای تأسیس کنستی توسیون این است که مردم بصیرت پیدا کنند و «مطابق اوضاع زمانه» قانون وضع نمایند. در این صورت «مشرق زمین بهشت برین خواهد شد.» (همان، ۱۰۳) در اواخر دوره زندیه و هم‌زمان با حکومت لطف‌علی‌خان زند انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، سالیانی بعد ناپلئون بناپارت قدرت را به دست گرفت و به عنوان یکی از رقبای تجاری و سیاسی روس و انگلیس، از جمله راه‌یابی به ایران را در زمره اهداف خود قرار داد. اگرچه سیاست فرانسه به دلیل منازعات درونی و وجود رقیب قدرتمندی مثل بریتانیا در ایران و هند به جایی نرسید، اما بخشی از میراث دوره روشنگری به برخی روشنفکران ایرانی انتقال یافت.

۳- آخوندزاده و میراث دوره روشنگری

از جمله کسانی که تحت تأثیر اندیشه‌های متفکران عصر روشنگری بود، باید از میرزافتح‌علی آخوندزاده نام برد. از اینکه آیا او دیدگاه‌های منتسکیو را بر اساس منابع اصلی بررسی کرده بود یا خیر، به درستی آگاه نیستیم. همانطور که اطلاع نداریم آیا آخوندزاده سرگذشت پترکبیر به قلم ولتر را خوانده بود یا خیر، اما در این نکته تردیدی نیست که وی نخستین ایرانی است که نیم‌نگاهی به میراث روسیه در دوره این تزار قدرتمند داشت. اگرچه پتر را بانی نظریه «استبداد منور» در روسیه می‌دانند، اما تا جایی که مطالب آخوندزاده نشان می‌دهند، او دیدگاهی ساده‌انگارانه در مورد این عصر داشت. او علت پیشرفت روسیه در این دوره را تغییر خط و الفباء تلقی کرد (آدمیت، ۱۳۴۸: ۷۴-۷۳) زیرا به نظر او خط و الفباء «آلت تعلم علوم و صنایع» بود. (همان، ۷۶)

اما نکته مهم‌تر این است که آخوندزاده بدون اینکه واژه استعمار را به کار ببرد، از ماهیت اراده معطوف به تسلط قدرت‌های اروپائی آگاهی داشت و به همین دلیل نوشت: «عقلای ملت را در این عصر واجب است که به جهت اقتدار ملت و حراست وطن از تسلط و تغلب ملل و دول بیگانه در تدارک رد آن گونه ذلت که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است و وقوعش در این عالم حوادث از ممکنات قریب به یقین است، بوده باشند و تدبیر رد آن نوع ذلت منحصر است به انتشار علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و

وطن پروری در مزرع ضمیر ایشان، که همه این صفات از خصایص مردانگی و فتوت شمرده می‌شود.» (آخوندزاده، ۱۳۹۵: ۱۰) به عبارتی با اینکه استعمار را اجمالاً می‌شناخت، اما گمان می‌برد اگر کسی ظواهر تمدن جدید اروپائی را پذیرفت، از آفت جهان گشائی قدرت‌های استعماری مصون خواهد ماند.

دیگر اینکه آخوندزاده تحت تأثیر اصحاب روشنگری از جمله منتسکیو از ضرورت تبدیل «سلطنت مستقله» به «سلطنت معتدله» سخن به میان می‌آورد. در همین ارتباط بود که پیشنهاد می‌کرد کتاب قانون بنویسند تا هرکس وظایف خود بداند و در برابر این وظایف احساس مسئولیت نماید. (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۳۹) در این چارچوب تحت تأثیر منتسکیو، آخوندزاده نظام مشروطه انگلیس را تمجید می‌کرد، از برقراری نظام موازنه قوا در این کشور سخن به میان می‌آورد و اینکه در کنار پادشاه، این کشور «مجلس رعایا و مجلس نجبا» دارد، امپراتور بریتانیا «بخاطر منافع ملت سلطنت» می‌کند، پس آرزو می‌کرد در ایران هم وضعیت حقوقی شکل گیرد که در آن شاه قوانین را «با دخالت ملت تدوین کند و مردم او را برگزیده خود بشناسند» و وجود او را «باعث امن و آسایش و موجب عدالت و سعادت بدانند.» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۹)

با این وصف حتی آخوندزاده هم به این نکته توجه نکرد که منتسکیو در همان کتاب روح‌القوانین، در نظر داشتن آداب و رسوم و مراسم و مناسک، بعلاوه وضعیت جغرافیائی و قومی و البته مذهبی را از شروط قانون‌گذاری می‌دانست. درست است که آخوندزاده از ضرورت تدوین کتابچه‌های قانون سخن می‌گفت، اما الزامات حقوقی آن را نادیده می‌گرفت. همچنین او با اینکه از «لیبرته» و «سیویلیزاسیون» و «مسلک پرفره» یا همان اندیشه ترقی عصر روشنگری می‌نوشت (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۰۱)، اما حتی لحن کلامش جدلی بود تا برهانی، و برای مباحث خود بیش از آنکه حجت بیاورد، راه و رسم توصیه در پیش می‌گرفت.

آخوندزاده با اینکه می‌دانست ترویج مسیحیت بهانه‌ای برای جهان‌گشائی کشورهای اروپائی به منظور سرمایه‌گذاری در کشورهای مستعمره است، لیکن خود قضاوتی دیگرگونه می‌کرد. او نسبت بین اسلام و آزادی را به طور کلی نسبت تباین می‌دانست، قضاوتی که بر اساس آن به میرزا ملکم خان و مستشارالدوله ایراد می‌گرفت که به چه دلیل مفاهیم غربی را با نگاهی اسلامی به مخاطب ارائه می‌دهند؟ (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۰۱) البته این جمله خطاب به مستشارالدوله درست بود، زمانیکه رساله یک کلمه را نوشت: «دلایلی که برای ثبوت اندیشه

های خود آورده‌اید، همه محصول فکر فرنگی است. شما فکر می‌کنید که با اقتباس از آن می‌توانید به مقصود خود نائل شوید. ولی با تقلید از اندیشه‌های دیگران نتیجه‌ای عاید نمی‌شود.» (آخوندزاده، ۲۵۳۷: ۱۳) به عبارتی آخوندزاده غرب را دارای کلیتی واحد و شرق را هم دارای کلیتی غیرقابل تفکیک می‌دانست، به همین دلیل بود که نوشت گویا ممالک آسیائی «حریت کامله» خود را از دست داده‌اند، پس از «لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۴۱) «حریت کامله» هم وقتی شکل می‌گیرد که «حریت جسمانی» و «حریت روحانی» محقق شود. (همان، ۱۴۱) با این مبانی بود که نتیجه می‌گرفت نظامهای مشروطه عبارت از نظام‌هایی هستند که «شریعت مطلقاً در آن راه نداشته باشد.» (همان، ۱۴۵) اما در نظام‌های مشروطه آن زمان اروپا هم الگوئی که مورد نظر آخوندزاده بود و به عبارتی شعار اصلی دوره روشنگری و انقلاب فرانسه به شمار می‌آمد، محقق نشده بود.

این نکته را میرزا ملکم خان ناظم الدوله تا حدی متوجه شده بود. به نظر می‌رسد او هم به ذات و ماهیت تمدن جدید که مبتنی بر استیلاست وقوف داشت، لیکن این امر را می‌پسندید و به عبارتی تأیید می‌کرد. به همین دلیل خطاب به دولت‌مردان ایران نوشت: «ایران را به عقل نمی‌توان نظم داد، عقل شما هم در صورتی که بیشتر از عقل افلاطون باشد، باز بدون حکم فرنگی ممکن نیست بفهمید اداره شهری چیست.» (مجموعه آثار میرزا ملکم خان، بی تا: ۱۶۲) از سوی دیگر تصور می‌شد با صرف تحصیل می‌توان «معنی» اعمال فرنگیان را دریافت و اگر «صد نفر جوان مستعد مدت ده سال در مدارس فرنگ پوسیدند»، آنگاه می‌توان امید داشت که پنج نفر آنها «صاحب علم» شوند. (همان: ۱۳۵)

اما ملکم خان در طول دوره زندگی خود بارها خط مشی فکری خویش را عوض کرد، زیرا در موردی دیگر او از قول یکی از مخالفین تمدن جدید در یکی از رساله‌هایش نوشت «اینجا فرنگ نیست که هرکسی هرچه بخواهد مجری بدارد، علما و مجتهدان پوست از سر ما می‌کنند.» (همان، ۱۲۶) اما خودش به شخصیت فرضی مخالف تمدن جدید پاسخ داد «باز الآن در ایران هرگاه کسی است که معنی نظم یوروپ را بفهمد، میان مجتهدان است. وانگهی از کجا فهمیدید که اصول نظم فرنگ خلاف شریعت اسلام است؟ من هرگاه قرار بگذارم که مستوفیان دیوانی، پول دولت را کم بخورند، مجتهدان چه حرفی خواهند داشت؟ ترتیب مناصب دیوانی چه منافات با شریعت دارد؟ انتظام دولت منافی هیچ مذهب نیست.» (همان، ۱۴-۱۰) به واقع ملکم خان بین دیوانسالاری و دولت‌چندان تفکیک و تمایزی قائل نبود، همانطور که به منشاء

حقوق عنایت لازم را نداشت. هدف اصلی او بیشتر انگیزه ای سیاسی را تعقیب می کرد تا فکری، بنابراین انواع و اقسام تعارضات و تضادها را در نوشته های او می توان یافت که به نسبت شرایط تغییر می کردند.

نه آخوندزاده و نه ملکم خان به مبانی فلسفه حقوق و نسبت آن با وضع قوانین توجهی نداشتند، در فلسفه حقوق به تمایزهای قواعد حقوقی، اخلاقی و مذهبی پرداخته می شود و به پرسش هایی از این دست پاسخ داده می شود که حق چیست؟ انسان ها در وضع طبیعی از چه حقوقی برخوردارند؟ قانون چیست؟ قوانین چگونه وضع می شوند و چرا باید از آنها اطاعت کرد؟ تفاوت میان قواعد حقوقی و اخلاقی چیست؟ (Weinrib, 2010: 327-338) لیکن نه تنها جای اینگونه مباحث که ریشه در دوره روشنگری داشت خالی بود، بلکه سویه استعماری تمدن اروپائی هم تحلیل واقع بینانه نمی شد. به عبارت بهتر توجه نمی شد که بین اندیشه های عصر روشنگری و استعمار نمی توان تفکیک قائل شد. پس به صرف پذیرش ظواهری از تمدن جدید اروپائی، نمی شد نسبت به مقوله استعمار احساس مصونیت کرد؛ تجربیات قبل و بعد از جنگهای ایران و روس تا جنبش مشروطه، شاهدهی بر این مدعا تلقی می شود. به صرف اعزام دانشجو هم آملی به پیشرفت کشور نمی توانست وجود داشته باشد.

۴- نگاهی به برخی تجربه های تاریخی

می دانیم مقالات فراوانی در باره محصلان اعزامی ایران به کشورهای اروپائی نوشته شده است، این محصلین در برخی منابع در زمره نوابغ معرفی شده اند و عباس میرزا قاجار ستایش شده است که نخستین دانشجویان را به خارج کشور اعزام نمود. ^{xviii} لیکن حقیقت امر این است که این محصلان اعزامی در دوره قاجار نقش چندان مهمی در تحولات فکری و سیاسی و اقتصادی ایران برعهده نداشتند، برعکس کسانی که در درون ایران می زیستند و به احتمال زیاد حتی یک زبان خارجی بلد نبودند، نقش مهمتری در تحولات داخلی کشور عهده دار شدند. پرداختن به کارنامه محصلان اعزامی نیازمند پژوهشی دیگر است، اما به طور مثال می توان اشاره کرد که میرزا صالح شیرازی تنها کاری که کرد دست به تأسیس چاپخانه دولتی زد و شماره ای روزنامه منتشر نمود. دیگر محصل اعزامی یعنی حاجی بابا افشار طبیب عباس میرزا و سپس دربار محمدشاه قاجار شد، این در حالیست که او از سال ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۹ در انگلستان به سر برد، با سرهارفورد جونز وزیر مختار وقت انگلیس به آن کشور رفت و حتی نتوانست مدرسه

طب را تمام کند و حتی موفق نشد امتحانات پزشکی را بگذراند. تعجب‌آور اینکه او برای «ادامه مطالعه طب» به ایران برگشت، اما در انگلستان دائم‌الخمیر شده بود و هرگز نتوانست در ایران هم به تحصیلات مرسوم آن روزگار بپردازد. یکی دیگر از دانشجویان اعزامی به لندن میرزا کاظم بود که در همان جا درگذشت، هزینه تحصیل او و حاجی بابا افشار به نسبت درآمدهای آن روزگار ایران بسیار سرسام‌آور بود. (ناطق، ۱۳۵۶: ۶۱)

در دوره محمدشاه قاجار و ناصرالدین‌شاه هم عده‌ای به فرنگ رفتند، تعدادی از آنها از فارغ التحصیلان دارالفنون بودند، لیکن جوزف ولف پدر سر هنری دراموند ولف^{xi} که بعدها وزیرمختار انگلیس در ایران شد، در خاطرات خود نوشته است که این افراد عمدتاً در تحصیلات خود موفق نبودند و عده‌ای از آنها سرنوشت بسیاری بدی پیدا کردند. (Wolff, 1961: 88) بنابراین صرف اعزام دانشجو مشکلی از مشکلات کشور حل نمی‌کرد. شاید گفتن این نکته ضروری باشد که سر هنری دراموند ولف از معماران سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی بلندمدت انگلستان در ایران به شمار میرفت.^{xx}

چه قبل و چه بعد از این دوره، یکی از پیامدهای موضوع آن بود که طبق برخی اسناد عده‌ای از اولیای امور دولت ایران حتی افتخار می‌کردند که در ازای دریافت پول برای بیگانه فعالیت می‌کنند. مثلاً میرزا ابوالحسن خان ایلچی که عهدنامه مجمل را درست در بحبوحه جنگهای اول ایران و روس به سال ۱۲۲۴ با انگلیس منعقد کرد و سال ۱۲۲۸ عهدنامه گلستان را امضا نمود؛ این خدمات را به دولت بریتانیا گوشزد کرد و آنها هم از همان زمان مبلغی به حساب او در بانکی در بمبئی واریز می‌کردند. درست در هنگام آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روس، میرزا ابوالحسن خان شیرازی تقاضا کرد بعد از مرگش این مبلغ به حساب فرزندش میرزا مهدی خان واریز گردد. (Mirza Abolhassan Shirazi to Foreign Office, 1826, P. R. O, No. 248/53.) نکته این است که نماینده کمپانی هند شرقی در ایران یعنی سرجان مکدانلد^{xxi} پاسخ داد چنین کاری غیرممکن است، زیرا فرزند او برای دولت انگلیس هنوز کاری انجام نداده است. (Ibid, Sptember-26-1826) بنابراین با اینکه از دوره روشنگری به بعد گفته می‌شد هدف کشورهای اروپائی آبادانی و عمران و رونق کشورهای مثل ایران است، اما عملاً و با ابزارهای گوناگون شرایط را برای ایجاد وضعیت نیمه مستعمره در کشور فراهم می‌کردند؛ با این هدف که با اتکاء به برخی خاندان و رجال سیاسی، آینده کشور را در مسیر منافع خود هدایت نمایند.

نتیجه

تلاش‌های اروپائیان برای راهیابی به کشورهای اسلامی و از جمله ایران با اهداف سیاسی و اقتصادی و با انگیزه‌های استعماری صورت می‌گرفت، اما مهم این بود که اهداف اقتصادی زمینه‌ای فکری داشت. از دوره روشنگری به بعد این دیدگاه رونق فراوانی یافت که گویا آنچه در اروپا سده‌های هجدهم و نوزدهم می‌گذرد، همه نشانی است از ترقی و پیشرفت که به آینده‌ای سرشار از عدالت و آزادی بشارت می‌داد. طبق این دیدگاه در نقطه مقابل آنچه در جوامع شرقی و به طور خاص اسلامی و از جمله ایران می‌گذشت همه نشانی بود از انحطاط و عقب‌ماندگی و تحجر و خمودگی. به عبارتی اندیشه‌هایی که باعث شکل‌گیری استعمار نوین شد، ریشه در اروپامحوری داشت، بنیاد اروپامحوری هم اندیشه‌های عصر روشنگری بود که برجسته‌ترین نمایندگان فکری آن منتسکیو و ولتر بودند. در این میان منتسکیو به طور ویژه دیدگاه‌های خاصی در مورد جوامع اسلامی داشت، ولتر هم در دوره جوانی دیدگاه‌هایی مشابه داشت، هرچند طبق برخی روایات او در اواخر عمر نسبت به دیدگاه‌های خود در باره اسلام و مسلمانان تجدیدنظر کرده بود.

ذات و ماهیت این اندیشه مبتنی بر استیلا بود، به عبارتی اروپای عصر روشنگری به دنبال این بود تا همه عالم را به شکل خود درآورد، لیکن نکته بسیار مهم این است که این تکاپوها را نه با شعارهای عصر روشنگری یعنی برابری و برادری و آزادی، بلکه در لوای تبلیغات دینی مسیحی پیش می‌بردند. از ابتدای دوره قاجار به بعد هم فرانسه، هم انگلیس، هم روسیه و هم بعدها امریکا تلاش می‌کردند با ترویج مسیحیت جای پائی در ایران بیابند و اهداف اقتصادی خویش را پیش برند. روشنفکرانی مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و میرزا آقاخان کرمانی به خوبی ماهیت تمدن جدید غرب را می‌شناختند، لیکن جز پذیرش ظواهر آن تمدن راه حلی دیگری را تجویز نمی‌کردند. به زبانی دیگر، تحت تأثیر شعارهای دوره روشنگری، تصور بر این بود که آینده بشریت به سوی ترقی و تعالی سیر می‌کند، ضمن اینکه افراد نامبرده خود از نزدیک شاهد رقابت‌های استعماری قدرت‌های بزرگ جهانی بودند و می‌دانستند که هدف اصلی این تکاپوها لزوماً عدالت و آزادی نیست. این همه به دلیل غفلت از گذشته تاریخی ایران و نادیده‌گرفتن مبانی تمدنی آن شکل گرفت، به عبارتی با غفلت از بنیادهای تمدنی ایرانی - اسلامی، عده‌ای از روشنفکران کشور دانسته یا نادانسته به ابراز

شیفتگی در برابر ظواهر تمدن غرب روی آوردند و با چشم بستن بر وجوه استعماری کشورهای اروپائی، تقلید از آنها را توصیه نمودند.

منابع

- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۷)، *الفبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز: نشر احیاء.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۵) *مکتوبات کمال الدوله*، به کوشش حمید محمدزاده، تهران، آگاه.
- آبروی، آرتور جان (۱۹۴۴)، «*جونز ایرانی*»، نشریه روزگار نو، لندن، سال چهارم، شماره اول.
- شانی نوف، برایان (۱۳۵۷)، *تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر*، ترجمه خانابا بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- پورتر، روی (۱۳۷۸)، *مقدمه ای بر روشنگری*، ترجمه سعید مقدم، تهران: نیک آیین.
- حدیدی، جواد (۱۳۴۳)، *اسلام از نظر ولتر فیلسوف و نویسنده فرانسوی*، مشهد: دانشگاه مشهد.
- زکریا، فرید (۱۳۹۰) *آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی*، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: طرح نو.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲)، *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- گیبون، ادوارد (۱۳۴۷)، *انحطاط و سقوط امپراطوری روم*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: فرانکلین.
- مازلیش، بروس (۱۳۹۳)، *بنیادهای تاریخی و چشم اندازهای علوم انسانی*، ترجمه علی جوادزاده، تهران: اختران.
- *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران: علمی، بی تا.
- مستشارالدوله، میرزایوسفخان (بی تا)، *رساله یک کلمه*، به کوشش باقر مومنی، تبریز، نشر احیاء.
- مستشارالدوله، میرزا یوسفخان (۱۳۲۳ ق) *رساله یک کلمه*، بی جا، بی تا.
- مشیرالملک، میرزا حسن پیرنیا (۱۳۱۹ ق) *حقوق بین الملل*، تهران، دارالطباعة مدرسه سیاسی.
- منتسکیو، شارل دو (۱۳۴۹)، *روح القوانين*، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.
- منتسکیو، شارل دو (۱۳۸۷)، *نامه های ایرانی*، ترجمه محمد مجلسی، تهران: دنیای نو.
- ناطق، هما (۱۳۵۶)، «*فرنگ و فرنگی مآبی*»، نشریه الفباء، شماره ششم.
- تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Bok, Hilary. (2014). "Montesquieu". The Stanford Encyclopedia of philosophy. Edward N. Zalta (ed)
- Fraser, James Bailli, *Narrative of A Journey into Khorasan in the years 1821 and 1822*, London, Longman, 1825.

- Hourani, Albert, «Islam and the Philosophers of History», Middle East Studies, vol. 3, 1967.
- Kant, Immanuel, *The Metaphysics of Moral*, trans. Mary J. Gregor, Cambridge, Cambridge University Press, 1991.
- Mill, Juhn Stuart, *On Liberty and Other Essays*, Oxford University Press, Oxford, UK.
- Mirza Abolhassan Shirazi to Foreign Office, February 20/ 1826, Public Record Office, No. 248/53.
- Tamanaha, Brian Z. *On the Rule of law; History, Politics, Theory*, Cambridge University Press, Cambridge, UK.
- Tawney, Richard Henry, *Religion and Rise of Capitalism*, London, Routledge, 1997.
- Tignor, Robert L., «Lord Cromer on Islam», in *the Muslim World*, vol. 52, Issue 3, 1962.
- Weinrib, Ernest J. *ACampinion to Philosophy of Law and Legal Theory*. Ed. Dennis Michael Patterson, Wiley Blackwell. 2010.
- Wolff, Joseph, *Narrative of A Mission to Bokhara in the Years 1843 to 1845*, London, Saunders, Otley & Co., 1961.
- Young, David (1978). Montesquieu's View of Despotism and His Use of Travel Literature in: «The Review of Politics», Cambridge University Press. Vol. 40, No. 3

پانوشتها:

۱. در نقطه مقابل نگاهی کاملاً متضاد وجود داشت، برخی سفرنامه نویسان ایرانی مثل گرمردی هم به هنگام مشاهده اروپا، چیزی جز فساد و فحشاء و تباهی نمی‌دیدند. نک: شرح ماموریت آجودانباشی بانضمام متن سفرنامه عبدالفتاح گرمردی (۱۳۵۶)، به کوشش محمد مشیری، تهران: اشرفی.

۲. Joseph Arthur de Gobineau در سال ۱۸۱۶ به دنیا آمد و در ۱۸۸۲ از دنیا رفت. گوپینو خاورشناس، سیاستمدار و تاریخ‌نگاری مشهور است که نظریه‌های نژادی او هم شهرت فراوان دارند. او در سال هفتم سلطنت ناصرالدین‌شاه در ۱۸۵۵ میلادی همراه همسر و دخترش به ایران آمد. چند سال بعد در مأموریتی دیگر به‌عنوان سفیر فرانسه به تهران آمد، کتاب مشهور او در باره ایران که سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ را در برمی‌گیرد، با این مشخصات منتشر شده است: کنت دو گوپینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، نگارستان کتاب، ۱۳۸۵ش. گوپینو با طیف وسیعی از سیاستمداران، روشنفکران و نویسندگان ایرانی حشر و نشر داشت، از این طریق برخی دیدگاه‌های او حتی در تاریخ‌نگاری آن زمان و به‌طور مشخص آثار جلال‌الدین میرزا قاجار و میرزاآقاخان کرمانی و تا حدی فتحعلی‌آخوندزاده راه یافت. تاریخ‌نگاران رسمی مثل رضاقلیخان هدایت نویسنده روضه‌الصفای ناصری و نیز لسان‌الملک سپهر نویسنده کتاب ناسخ‌التواریخ هم در برخی موارد تحت تأثیر آموزه‌های نژادی او قرار داشتند. هدایت به حدی تحت تأثیر گوپینو قرار داشت که نام یکی از کتاب‌های خود را «نژادنامه» نهاد. همچنین در فرهنگ انجمن آرای ناصری، بسیاری از لغات غیرمعمول را به نام واژه‌های پارسی منتشر کرد، این واژه‌ها برگرفته از کتابی مجعول به نام «دساتیر» بودند.

۳. George Gordon Byron مشهور به لرد بایرون. او یک سال پیش از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۸ به دنیا آمد و در سن ۳۶ سالگی در ۱۸۲۴ از دنیا رفت. لرد بایرون از شعرای رمانتیک انگلستان محسوب می‌شد.

۴. Voltaire با نام اصلی فرانسوا ماری آروئه، از فلاسفه و نویسندگان عصر روشنگری فرانسه است. او در سال ۱۶۹۴ به دنیا آمد و یازده سال پیش از انقلاب فرانسه در ۱۷۷۸ از دنیا رفت. او منتقد کلیسای کاتولیک بود و به همین دلیل بارها زندانی شد.

^v گوتفرد ویلهلم فون لایب نیتس (Gottfried Wilhelm von Leibniz) فیلسوف، مورخ، ریاضی‌دان و دیپلمات آلمانی و مبدع حساب دیفرانسیل و انتگرال در سال ۱۶۴۶ به دنیا آمد و در سال ۱۷۱۶ از دنیا رفت.

^{vi} ماری ژان آنتوان نیکلا دو کاریتات مارکی دوکوندورسه (Marie Jean Antoine Nicolas de Caritat, Marquis de Condorcet) در سال ۱۷۴۳ به دنیا آمد و در ۱۷۹۴ گذشت. کوندورسه تنها متفکر عصر روشنگری بود که در زمان انقلاب کبیر فرانسه زنده بود، او با خشونت‌های بعد از انقلاب مخالفت کرد و نیز با اعدام لوئی شانزدهم مخالف بود. برای اینکه به گیوتین سپرده نشود در سال ۱۷۹۴ در زندان با سم خودکشی کرد.

^{vii} او در سال ۱۶۸۹ به دنیا آمد و به سال ۱۷۵۵ در پاریس درگذشت.

^{viii} کتاب یادشده با این مشخصات به فارسی منتشر شده است: منتسکیو، شارل، نامه‌های ایرانی، ترجمه محمد مجلسی، تهران، انتشارات دنیای نو، ۱۳۸۷ش.

^{ix} رساله دوم حکومت قانون جان لاک در سال ۱۶۹۰ در لندن منتشر شد، مقالات فدرالیست در فاصله سالهای ۱۷۸۷ تا ۱۷۸۸ یعنی حدود یک سال پیش از انقلاب فرانسه در امریکا منتشر شد. این مقالات که تحت تأثیر روح القوانين منتسکیو و رساله حکومت جان لاک نوشته شدند، پایه برای تدوین قانون اساسی امریکا گردیدند. مقالات فدرالیست ۸۵ عنوان است که توسط الکساندر همیلتون، جیمز مادیسون و جان جی نوشته شدند.

^x این کتاب در شش جلد در فاصله سالهای ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸ میلادی در لندن منتشر شد.

^{xi} لازم به توضیح است که جیمز میل پدر جان استوارت میل در ارگانهای مربوط به سیاستهای استعماری بریتانیا بسیار نفوذ داشت.

^{xii} Eurocentrism.

^{xiii} فرانسویها در بخش مهمی از قرن نوزدهم با وصف شعارهای عصر روشنگری، در ایران به تبلیغ مسیحیت میپرداختند. سفرای فرانسه علناً از این اقدام حمایت میکردند، زیرا فعالیتهای تبشیری بیش از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشد؛ انگیزه‌های سیاسی و استعماری داشت. برای مطالعه‌ای در این باب نک: ناطق، هما (۱۳۸۰)، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، با مقدمه دکتر فریدون آدمیت، تهران: معاصر پژوهان.

^{xiv} کتاب او که در اواخر دوره محمدشاه قاجار ترجمه شده بود، نخستین نمونه از ترویج نظریه «استبداد منور» به شمار می‌آید، این کتاب بعد از ترجمه در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه در زمره کتب ممنوعه قرار گرفت؛ ولتر، فرانسوا ماری آرونه دو (۱۲۶۳ق)، تاریخ پطر کبیر، ترجمه کاتب علی محمد بن حسینعلی لواسانی و دیگران، طهران: چاپ سنگی.

^{xv} Ernest Renan در ۱۸۲۳ به دنیا آمد و در ۱۸۹۲ درگذشت. او لغت‌شناس و خاورشناس مشهوری بود، همچنین رنان را می‌توان از نظریه‌پردازان استعمار فرانسه دانست. رنان به دلیل اندیشه‌هایی که در باره هویت ملت‌ها و همچنین ناسیونالیسم داشت، در ایران دوره ناصری هم شناخته شده بود.

^{xvi} Alexis de Tocqueville

^{xvii} از جمله: انقلاب فرانسه و رژیم پیشین آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مروارید، ۱۳۸۸، تحلیل دموکراسی در امریکا، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸. دو توکویل در سال ۱۸۰۵ به دنیا آمد و در ۱۸۵۹ درگذشت. توکویل در سال ۱۸۴۹ یک سال بعد از آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه وزارت امور خارجه لوئی ناپلئون بناپارت شد، در همین سال او کنت دو گوبینو را به‌عنوان رئیس‌دفتر خود انتخاب کرد.

^{xviii} بنگرید به: مینوی، مجتبی، «اولین کاروان معرفت»، یغما، سال ششم، شماره ۶۴، مهرماه ۱۳۳۲؛ نیز: محبوبی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسات جدید تمدنی در ایران، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴؛ مرادی نیا،

حسین و پژوم شریعتی، پرویز، «پژوهشی در باره فرستادن دانشجو به خارج»، نامه علوم اجتماعی، دوره اول، ش ۴، تیرماه ۱۳۵۳.

^{xix}. او در سال ۱۸۳۰ به دنیا آمد و در ۱۹۰۸ از دنیا رفت. ولف از سال ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ به‌عنوان وزیر مختار در ایران اقامت داشت.

^{xx}. در مورد فعالیت‌های او بنگرید به: کاظم‌زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران؛ پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۴، صص ۲۱۳-۱۹۸.

^{xxi}. Sir John McDonald.